

بسم الله الرحمن الرحيم

مقدمه

یکی از مهم‌ترین و چالشی‌ترین مباحثی که از صدر اسلام و پس از وفات پیامبر اکرم در بین مسلمین اختلاف ایجاد کرد، بحث طلب ارث حضرت فاطمه از حضرت ابوبکر صدیق بوده است. و در این میان اتهامات واهی و بی‌اساسی به جناب خلیفه اول وارد گشته است. چنانچه مغرضین شیعه این شیخ اَوَّاب و متقی را متهم به غصب مال غیر نمودند و وی را ظالم نشان دادند. اما خداوند متعال از بالای هفت آسمان این صحابی بزرگوار را تایید نموده است. در این مقاله بر آن هستیم که غالباً با عنایت به قرآن کریم و تفاسیر و کتب فقهیه شیعه و با فرض عدم صدور حدیث شریف (لانورث ماترکناه صدقه)، پاسخ محکمی به ترهات مخالفین سواد اعظم مسلمین و منهج صحابه کرام بدهیم و ثبوت کنیم که حتی با مبانی خود آنها نیز حضرت فاطمه در این درخواست خود از جناب ابوبکر صدیق به خطا رفته‌اند و استدلال به این قضیه برای متهم کردن ابوبکر صدیق کاملاً واهی و بی‌حجت است.

نبدأ ببرکة الله و عونہ ...

مطالبه حضرت فاطمه از حضرت ابوبکر

در ابتدای این گفتار بایستی اول مشخص شود دقیقاً حضرت فاطمه چه اموالی را از ابوبکر صدیق طلب کردند.

در منابع اهل سنت و جماعت مطلوب حضرت فاطمه چنین بیان گشته است:

۳۷۱۱ - حَدَّثَنَا أَبُو الْيَمَانِ: أَخْبَرَنَا شُعَيْبٌ، عَنِ الزُّهْرِيِّ قَالَ: حَدَّثَنِي عُرْوَةُ بْنُ الزُّبَيْرِ، عَنْ عَائِشَةَ: «أَنَّ فَاطِمَةَ أُرْسِلَتْ إِلَى أَبِي بَكْرٍ: تَسْأَلُهُ مِيرَاثَهَا مِنَ النَّبِيِّ ﷺ، فِيمَا أَفَاءَ اللَّهُ عَلَى رَسُولِهِ ﷺ، تَطْلُبُ صَدَقَةَ النَّبِيِّ ﷺ الَّتِي بِالْمَدِينَةِ وَفَدَكَ، وَمَا بَقِيَ مِنْ خُمْسِ خَيْبَرَ،

صحيح البخارى - ط السلطانية ۲۰/۵ — البخارى (ت ۲۵۶)

۴۲۴۰ و ۴۲۴۱ - حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ بُكَيْرٍ: حَدَّثَنَا اللَّيْثُ، عَنْ عُقَيْلٍ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ، عَنْ عُرْوَةَ، عَنْ عَائِشَةَ «أَنَّ فَاطِمَةَ، بِنْتَ النَّبِيِّ ﷺ، أُرْسِلَتْ إِلَى أَبِي بَكْرٍ تَسْأَلُهُ مِيرَاثَهَا مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، مِمَّا أَفَاءَ اللَّهُ عَلَيْهِ بِالْمَدِينَةِ وَفَدَكَ، وَمَا بَقِيَ مِنْ خُمْسِ خَيْبَرَ

صحيح البخارى - ط السلطانية ۱۳۹/۵ — البخارى (ت ۲۵۶)

پس مطلوب حضرت فاطمه بر اساس احادیث صحیحه سه چیز بود:

۱. اموال فیء در مدینه:

(مما أفاء الله) ورجع (عليه) ﷺ (بالمدينة) أى من أموال بنى النضير كالنخل وكانت قرية

من المدينة

الكوكب الوهاج شرح صحيح مسلم بن الحجاج ١٧٣/١٩ — محمد الأمين الهررى (ت

(١٤٤١

٢. فدك (که همچنين از امول فىء بود):

(وفدک) بالصرف وعدمه وذكر فى معجم البلدان أن فدک قرية بالحجاز بينها وبين المدينة

يومان أو ثلاثة أفاءها الله على رسوله ﷺ سنة سبع صلحا حين فتح خيبر

الكوكب الوهاج شرح صحيح مسلم بن الحجاج ١٧٣/١٩ — محمد الأمين الهررى (ت

(١٤٤١

٣. مابقى خمس خيبر (که از اموال فىء محسوب مى شد):

خيبر نیز از اموال فىء محسوب مى شد

١٨ - أَخْبَرَنَا إِسْمَاعِيلُ، قَالَ: حَدَّثَنَا الْحَسَنُ، قَالَ: حَدَّثَنَا يَحْيَى، قَالَ: حَدَّثَنَا زِيَادُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ
بِْنِ الطُّفَيْلِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْحَاقَ، قَالَ: سَأَلْتُ ابْنَ شِهَابٍ عَنْ خَيْبَرَ فَأَخْبَرَنِي أَنَّهُ بَلَغَهُ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ
ﷺ افْتَتَحَ خَيْبَرَ عَنُوهَ بَعْدَ الْقِتَالِ، وَكَانَتْ خَيْبَرُ مِمَّا أَفَاءَ اللَّهُ عَلَى رَسُولِهِ، فَخَمَسَهَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ،
وَقَسَمَهَا بَيْنَ الْمُسْلِمِينَ، وَنَزَلَ مَنْ نَزَلَ مِنْ أَهْلِ خَيْبَرَ عَلَى الْجَلَاءِ، فَدَعَاهُمْ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ إِلَى مُعَامَلَةِ
الْأَرْضِ

الخراج لیحیی بن آدم ۲۱/۱ — یحیی بن آدم القرشی (ت ۲۰۳)

بنابراین تا بدین جا ثابت شد تمام اموالی که حضرت فاطمه طلب کردند همگی از اموال فیه بوده است. و توجه به این نکته بسیار ضروری و مهم است. چرا که بنیادی ترین و اساسی ترین قسمت استدلال همین است.

فیه چیست؟

در اصطلاح، فیه به اموالی گفته می شود که بدون جنگ و خونریزی و تاخت و تاز، شامل مسلمین گردد. و حکم آن با غنائم متفاوت می باشد. اموال فیه جزو انفال می باشد.

مناسب است در این مجال توضیح مختصری در خصوص انفال بر اساس مبانی شیعه داده شود:

آیت الله خامنه ای می گوید:

* معنای انفال

انفال یعنی اموال عمومی که در اختیار پیامبر (ص) و جانشینان معصوم او (ع) قرار دارد و در زمان غیبت، اختیار آن با ولی امر مسلمین است (تحت تصرف حکومت اسلامی است) و از آن باید در مصالح عمومی جامعه و به سود همگان بهره برداری شود.

* منابع انفال

۱. فیء (آنچه بدون لشکرکشی و جنگ به دست مسلمانان افتاده است، خواه زمین یا غیر آن).
۲. زمینهای موات که جز با احیا و آباد کردن قابل استفاده نیست.
۳. شهرها و روستاهایی که صاحبانش آنها ترک گفته و از آنجا رفته‌اند.
۴. سواحل دریاها و رودخانه‌های بزرگ.
۵. جنگلها و نیزارهای طبیعی و دره‌ها و بلندی کوهها.
۶. اموال برگزیده و گرانبهای شاهان که در جنگها به دست مسلمانان می‌افتد.
۷. غنایم برجسته، مانند اسب عالی، لباس گرانبها.
۸. غنایمی که به وسیله‌ی جنگهایی که بدون اذن پیشوای مسلمانان است به دست می‌آید.
۹. اموال کسانی که از دنیا می‌روند و وارث ندارند.
۱۰. معادن.

(منبع: رساله آموزشی آیت الله خامنه‌ای)

<https://khl.ink/f/27744>

موارد مصرف اموال فیء

حسب آیه ۷ سوره مبارکه حشر، اموال فیء در ۶ مورد بایستی مصرف شود.

آیت الله مکارم شیرازی در تفسیر آیه می‌گوید:

این آیات چنان که گفتیم حکم غنائم بنی‌نضیر را بیان می‌کند، و در عین حال روشنگر یک قانون کلی در زمینه تمام غنائمی است که بدون دردسر و زحمت و رنج عائد جامعه اسلامی می‌شود که در فقه اسلامی به عنوان "فیء" یاد شده است.

در این آیه به طور کلی شش مصرف برای "فیء" ذکر شده:

۱- **سهم خداوند**، بدیهی است خداوند مالک همه چیز است، و در عین حال به هیچ چیز نیازمند نیست، و این یک نوع نسبت تشریفی است تا گروه‌های دیگر که بعد از آن ذکر شده‌اند هیچ نوع احساس حقارت نکنند و سهم خود را همدریف سهم خدا محسوب دارند، و ذره‌ای از شخصیت آنها در افکار عمومی کاسته شود.

۲- **سهم پیامبر ص** است که طبعاً نیازمندیهای شخصی او و سپس نیازمندیهای مقامی او و انتظاراتی را که مردم از او دارند تامین می‌کند.

۳- **سهم ذوی القربی** است که بدون شک در اینجا منظور خویشاوندان پیامبر ص و بنی هاشم است که از گرفتن زکات که جزء اموال عمومی مسلمین است محرومند [۱] و اصولاً معنی ندارد که منظور خویشاوندان عموم مردم باشد چرا که در این صورت همه مسلمانان را بدون استثناء شامل می‌شود، زیرا همه مردم خویشاوندان یکدیگرند.

در اینکه آیا در ذوی القربی نیاز و فقر شرط است یا نه در میان مفسران گفتگو است هر چند با قرائنی که در پایان این آیه و آیه بعد است شرط بودن آن صحیحتر به نظر می‌رسد.

۴ و ۵ و ۶- **سهم یتیمان و مسکینان و در راه ماندگان** است، در اینکه این سه گروه تنها از بنی هاشم باید باشند، یا عموم یتیمان و مستمندان و ابن السبیل‌ها را شامل می‌شود؟ در میان مفسران گفتگو است.

(منبع: تفسیر نمونه ط-دار الکتب الاسلامیه ج ۲۳ ص ۵۰۵)

<https://lib.eshia.ir/50082/23/505>

در ادامه آیت الله مکارم شیرازی به نکات دیگری نیز اشاره می‌کند:

نکته:

۱- مصرف "فیء" (غنائم بدون جنگ).

اموالی که تحت عنوان "فیء" در اختیار رسول الله ص به عنوان رهبر حکومت اسلامی قرار می‌گرفت اموال فراوانی بود که شامل کلیه اموالی می‌شد که از غیر طریق جنگ در اختیار مسلمین واقع می‌شد، این اموال می‌توانست نقش مهمی در تعدیل ثروت در محیط اسلامی ایفا کند، چرا که بر خلاف سنت جاهلی هرگز در میان ثروتمندان اقوام و قبائل تقسیم نمی‌شد، بلکه مستقیماً در اختیار رهبر مسلمانان بود، و او نیز با توجه به اولویتها آن را تقسیم می‌کرد.

و چنان که در بحث انفال گفته‌ایم "فیء" بخشی از انفال است بخش دیگر آن تمام اموالی است که مالک مشخص ندارد که شرح آن در فقه اسلامی آمده و بالغ بر دوازده موضوع می‌شود، و به این ترتیب حجم بیشتری از مواهب الهی از این طریق در اختیار حکومت اسلامی، و سپس در اختیار نیازمندان قرار می‌گیرد. از آنچه گفتیم این نکته روشن می‌شود که در میان آیه اول و دوم که در بالا ذکر کردیم تضادی وجود ندارد، هر چند آیه اول ظاهراً "فیء" را در اختیار شخص پیامبر می‌گذارد و در آیه دوم مصارف ششگانه‌ای برای آن ذکر می‌کند، زیرا این مصارف ششگانه ذکر اولویتهایی است که پیامبر ص در مورد اموالی که در اختیار دارد باید رعایت کند، و به تعبیر دیگر پیغمبر اکرم ص اینهمه ثروت را برای شخص خودش نمی‌خواهد بلکه به عنوان رهبر و رئیس حکومت اسلامی در هر موردی لازم است صرف می‌کند.

(منبع: تفسیر نمونه ط-دار الکتب الاسلامیه ج ۲۳ صص ۵۰۸-۵۰۹)

<https://lib.eshia.ir/50082/23/508>

اموال فیء تحت تصرف رسول الله اما بدون مالکیت بر آن

مهمترین نکته قابل التفات این است که رسول الله اگرچه بر اساس شریعت اسلامی جواز تصرف در اموال فیء را داشت اما مالک آنها نبود. و جالب تر این است که دانسته شود خود علماء مخالفین به این نکته با توجه به آیه ۷ سوره مبارکه حشر اعتراف کرده اند و مباحث مطوّلی را در کتب تفسیری و فقهی بیان نموده اند که بخشی از آنها در این گفتار خواهد آمد. (بخش های مهم پررنگ خواهد شد)

آیت الله مرتضی مطهری مشهور به شهید مطهری مینویسد:

فیء به عموم مسلمین تعلق دارد

اینجا چون قانون را برای مسلمین بیان میکند بعد میفرماید: «فَمَا أُوجِفْتُمْ عَلَيْهِ مِنْ خَيْلٍ وَلَا رِكَابٍ» در اینجا اسب و شتری بر اینها نتاختید، یعنی چون جنگ نبوده غنیمت نیست «وَلَكِنَّ اللَّهَ يَسْلُطُ رُسُلَهُ عَلَى مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ» لکن خدا پیامبرانش را بر هر کس که بخواهد مسلط میکند و خدا بر هر چیزی قادر است. در آیه اول با جمله «فَمَا أُوجِفْتُمْ عَلَيْهِ مِنْ خَيْلٍ وَلَا رِكَابٍ» به مسلمین گفت پس اینجا مسأله، مسأله غنیمت نیست که به همان خصوص سربازها تعلق داشته باشد.

«ما افاءَ اللَّهُ عَلَى رَسُولِهِ مِنْ أَهْلِ الْقُرَى فَلِلَّهِ» آنچه که خدا فیء کرد از اهل قراء، تعلق دارد به الله. البته معلوم است که الله مصرف کننده نیست؛ یعنی فی سبیل الله.

«لِلَّهِ» اینجا یعنی در راه خدا باید مصرف شود، به عنوان فی سبیل الله باید مصرف شود. به اصطلاح عنوان خاص است. «وَلِلرَّسُولِ» و برای پیغمبر، یعنی باز قسمتی از این اختصاص به

پیغمبر پیدا میکند که پیغمبر بر اساس آنچه که خودش صلاح میداند- یعنی صلاح‌دید شخصی پیغمبر- در هر موردی که بخواهد، مصرف میکند.

«وَلِذِي الْقُرْبَىٰ» و برای ذوی القربى. در اینجا حتی اهل تسنن هم اعتراف دارند که مقصود از «ذوی القربى» ذوی القربای پیغمبر است، یعنی کسانی که صدقات بر آنها حرام است. به دلیل اینکه صدقات بر آنها حرام است از اینجا میتوانند استفاده کنند. «وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينَ وَابْنَ السَّبِيلِ» و برای یتیمها و مسکینها و ابنالسبیلها. سپس جملهای است که بعد تفسیر میکنم. آنگاه میفرماید: «لِلْفُقَرَاءِ الْمُهَاجِرِينَ الَّذِينَ أَخْرَجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ» برای فقرای مهاجری که از شهرهایشان خارج شدند. بعد میفرماید: «وَالَّذِينَ تَبَوَّءُوا الدَّارَ وَالْأَيْمَانَ مِنْ قَبْلِهِمْ» و حتی برای انصار که چنین و چنان بودند. بعد میفرماید: «وَالَّذِينَ جَاءُوا مِنْ بَعْدِهِمْ» و برای کسانی که بعد از این مهاجرین و انصار تا دامنه قیامت بیایند. پس معنایش این است که در نهایت امر، مورد مصرف فیء، عموم مسلمین هستند.

آشنایی با قرآن ط-صدرا ج ۶ ص ۱۶۵

<https://lib.eshia.ir/11031/6/165>

حجت الاسلام محسن قرائتی از روحانیون خوش نام شیعه در عرصه رسانه و تفسیر و از اعضاء کارگروه تفسیری آیت الله مکارم شیرازی، در تفسیر خود اعتراف گرانسگی را بر جای میگذارد:

فیء، به شخص رسول خدا صلی الله علیه و آله اختصاص ندارد، بلکه برای موقعیت و مقام و جایگاه اوست و لذا بعد از پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله در اختیار جانشینان بر حق او یعنی اهل بیت علیهم السلام است و در زمان غیبت، در اختیار فقهای عادل بی هوی و هوس.

آيت الله مرتضى حائري نيز در كتاب فقهي خود بحث مهمي پيرامون اموال فيء

دارد كه در ضمن آن اعتراف ميكنند اموال فيء جزء مملوكات رسول الله نمي باشد:

ثانيها: آيه الفىء و هى قوله تعالى: ما أفاء الله على رسوله من أهل القرى فلله وللرسول ولذی القربى والیتامى والمساكين وابن السبیل الآية . فإن مقتضى إطلاقه الشمول للسهم المبارك، فإنه مما أفاء الله على رسوله. و الظاهر من تلك الآية كون ذی القربى مصرفا للسهم المبارك، و الیتامى و المساكين و ابن السبیل مصرفا أيضا من غیر ذی القربى. و يدل على التعميم قوله تعالى كى لما يكون دولةً بین الأغنیاء منكم و قوله تعالى بعد تمامية الآية: لِلْفُقَرَاءِ الْمُهَاجِرِينَ الَّذِينَ أُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ وَأَمْوَالِهِمْ . لكن الإنصاف أنه فيه إشكال من وجوه:

الأول: أن الظاهر أن ما يكون داخلا فيها ليس ملكا للإمام عليه السلام بل يكون تحت

سلطنته، و مقتضى آية الخمس و الأخبار أن النصف ملك له، فلو كان المقصود من «ما أفاء الله» ما كان ملكا له فيصير معنى الآية أن ما كان ملكا للرسول فهو ملك للرسول و لغيره، فهو قضيه ضرورية أو خلف.

الثاني: أن ما يصير ملكا له أيضا يجرى فيه التقسيم المذكور إلى غير النهاية، فلا بد أن يقال: إن ما أفاء الله - أى ما جعل الله تعالى تحت سلطنة رسوله صلى الله عليه و آله - ينقسم إلى الأقسام المذكورة، فيقال: إن أرض الصلح ليست ملكا له صلى الله عليه و آله بل تكون تحت اختياره، أو يقال: إن ما أفاء الله هو الأعم من الملك و غيره و يكون السهام المذكورة بيانا للمصرف فيشمل السهم المبارك أيضا، لكنه خلاف ظاهر الآية، إذ لم يفرض الملكية في الموضوع، و ظاهر اللام هو الملكية.

و در کلامی بسیار شیوا و واضح، آیت الله روح الله خمینی اعتراف میکند که اصلاً اموال فیء تحت ارث داخل نمی شود:

و علیه لا ینبغی الإشکال فی أنَّ الظاهر من عطف الرَّسُول علی الله أنَّ ما لله تعالی له (صلی الله علیه و آله و سلّم)، فله ولاية التصرف، فکما أنَّ الله تعالی لا یملک الرقبة بالملکیّة المتداولة، بل له التصرف فیها، فکذلک رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلّم).

و ممّا يدلّ علی ذلك: أنّه لا إشکال فی أنَّ الأنفال بعد رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلّم)، لم تكن موروثة بین ورثته، كأزواجه و غیرهنّ، و ليس ذلك إلّا لأجل أنّه لم یملک الرقبة، و تخصیص آیه الإرث بعید غایتها، و لم یقل به الفقهاء.

فلا بدّ إمّا من حمل الآیه علی أنَّ الملک للجهات لا للأشخاص، فتكون جهة الربویّة و الألوهیّة مالکة، و جهة الولاية كذلك، و هو مع كونه خلاف ظاهر الآیه، خلاف اعتبار العقلاء فی الله تعالی كما مرّ، فلا بدّ من التفکیک الفطیع.

و إمّا من القول: بأنّ المراد ولاية التصرف، و هو للوالی بهذا الوجه؛ نبیّاً کان أم إماماً، واحداً بعد واحد.

و هذا أحسن الوجوه المطابق للاعتبار العقلائی، الموافق لبناء للدول؛ من كون الأراضي الموات و المعمورة من غیر معمرّ للدولة، و الإسلام فی هذه الأمور السیاسیّة و نحوها، لم یأت بشیء مخالف لما عند العقلاء إلّا فیما فیهِ مفسدة، فإذا كان مفاد الآیه الشریفة كذلك، تنحلّ العقدة فی الأخبار أيضاً؛ فإنّها علی کثرتها لم تأت بشیء مخالف للآیه. نعم، ورد فیها أنَّ ما لرسول الله

(صلى الله عليه وآله وسلم) فهو للأئمة (عليهم السلام) و هو أيضاً يؤكد ما ذكرناه؛ إذ لو كان ملكاً له لا بدّ وأن يورث، أو يخصّص فيه حكم الإرث، و لم ترد في رواية إشارة إلى أنّ هذا الحكم مخالف لأدلة الإرث.

كتاب البيع، ج ٣، ص ٢٤

<https://lib.eshia.ir/11184/3/24>

همچنین چنانچه گذشت، اموال فیء جزء انفال محسوب می شوند و اصلاً نمی توانند ملک شخصی واقع شوند. این بیان را آیت الله حسینعلی منتظری با استدلال به حدیث اهل بیت بیان می دارد:

وفی رسالة المحکم والمتشابه نقلاً عن تفسیر النعمانی باسناده عن علی (علیه السلام) بعد ما ذکر الخمس وأن نصفه للإمام قال: " إن للقائم بأمور المسلمين بعد ذلك الأنفال التي كنت لرسول الله (صلى الله عليه وآله وسلم). قال الله - عز وجل - : " يسئلونك عن الأنفال قل الأنفال لله الرسول. وانما سألوا الأنفال ليأخذوها لأنفسهم فأجابهم الله بما تقدم ذكره. الحديث. " [٣] فجعل فيه الأنفال للقائم بأمور المسلمين، وظاهره كونها له بما أنه قائم بأمورهم، فهي من الأموال العامة وتكون ملكاً لمنصب الإمامة، ولا محالة يستفاد منها في طريق مصالح الإمامة والأمة.

وقد مر منا سابقاً أن الأموال العامة قد تضاف إلى الله، وقد تضاف إلى الرسول أو الإمام كما في المقام، وقد تضاف إلى المسلمين، ومآل الكل واحد. فإن ما للإمام يجوز له أن يتصرف فيها أي تصرف صالح ولو بالبيع والهبة، يصرف حاصلها فيما يراه صلاحاً ولو لشخص خاص من الأمة. وأما ما للمسلمين بما هم مسلمون كالأراضي المفتوحة فيمكن أن يقال بعدم جواز بيع رقبته أو هبتها، فإنها تكون بمنزلة الوقف على المسلمين ولا يصرف حاصلها إلا فيما يرى صلاحاً للمجتمع الأمة بوصف الاجتماع لا لشخص خاص، فتدبر.

دراسات فی ولایة الفقیه وفقه الدولة الإسلامية ج ۴ صص ۲۰-۲۲

<https://lib.eshia.ir/15296/4/20>

در انتها این گفتار مخلص آنچه که از اقوال فوق بدست آمد، ذکر می‌گردد:

۱. اموال فیء جزء انفال میباشد که در حقیقت وقف بر مسلمین است.

۲. با توجه به نکته اول و بنابر قول آقای منتظری، اموال فیء غیر قبل فروش و اعطاء به دیگری بعنوان هبه به یک شخص خاص هستند.

۳. از آنجا که این اموال ملک شخص نیست و بلکه ملک منصب می‌باشد، فلذا به ارث گذاشتن و به ارث بردن آن محلی از اعراب ندارد.

بیان اختلاف میان شیعه و اهل سنت

در اثناء این بحث مشخص شد که اموال فیء که جزء انفال محسوب می‌شود، قابلیت ارث گذاشتن و به ارث بردن و اعطاء بعنوان هبه ندارد. بلکه تصرف آن باید بدست خلیفه رسول الله باشد. حال در این موضع تنها اختلاف این است که چه کسی خلیفه رسول الله است؟ شیعه با استشهاد به نصوص خود بر این باور است که خلافت رسول الله منحصر در ۱۲ امام می‌باشد و اهل سنت نیز معتقد است که هر آن‌کس که توسط شورای مسلمین یا اهل حل و عقد به خلافت برسد حق تصرف در اموال فیء را دارد.

پس محل اتفاق این است که خلیفه رسول الله فارغ از تعیین و تحدید مصداق آن حق تصرف در اموال فیء را داراست بدون آن جزء اموال شخصی او محسوب شود. بنابراین طبق فقه فریقین طلب کردن فدک، خیبر و اراضی اطراف مدینه که جزء فیء محسوب می شدند و اثبات آن در ابتدای مقاله گذشت از جانب سیدتنا فاطمه امری نادرست بود. زیرا حتی با مبنای شیعی که حق تصرف در اموال فیء بعد از وفات پیامبر اکرم را منحصر در ۱۲ امام خود میداند نیز جواز توریث و وهب اموال فیء وجود ندارد. چه برسد به حضرت فاطمه که در منظومه اعتقادی شیعه جانشین پیامبر نبوده است.

پس از اساس روایاتی که دلالت بر هبه بودن فدک دارد نیز از حجیت و اعتبار ساقط می شود زیرا که مخالف صد در صد روایات متضافره و آیات صریحه قرآن کریم می باشد و صدور آن از پیامبر اکرم ممتنع است. و تنها روایات مطالبه بعنوان ارث مورد مناقشه قرار خواهد گرفت.

توضیحی در خصوص موارد مصرف فیء در ذوی القربی

شاید تنها اشکالی که به ذهن قاصر مخالفین برسد این است که یکی از موارد مصرف اموال فیء، ذوی القربای رسول الله میباشد پس از همین خاطر است که شاید بتوان گفت رسول الله آن اراضی و باغ ها را به حضرت فاطمه داده است. زیرا که طبق روایات شیعه عمال حضرت فاطمه در آن زمین ها کار می کردند.

در پاسخ بایستی گفت :

۱. اولاً در اثناء مقاله اثبات شد که اموال فیء جزء ملک رسول الله نمی باشد تا بخواهد مورد توریث یا وهب قرار بگیرد

۲. ثانیاً کار کردن عمال شخصی در زمینی بمعنای ملکیت نیست. و هیچ انسان سلیم العقلی نیز چنین استدلال نمی‌کند.

۳. ثالثاً همانطور که گفته شد رسول الله و خلفاء ایشان میتوانند اجازه تصرف در اموال فیء را به هر کس که صلاح بینند بدهند.

چنانچه حضرت عمر بن الخطاب، اجازه تصرف در اموال فیء را به حضرات علی و عباس دادند.

قَالَ عُمَرُ: فَإِنِّي أُحَدِّثُكُمْ عَنْ هَذَا الْأَمْرِ، إِنَّ اللَّهَ قَدْ كَانَ خَصَّ رَسُولَهُ ﷺ فِي هَذَا الْفَيْءِ بِشَيْءٍ لَمْ يُعْطِهِ أَحَدًا غَيْرَهُ، فَقَالَ (مَا أَفَاءَ اللَّهُ عَلَى رَسُولِهِ) إِلَى قَوْلِهِ (قَدِيرٌ) فَكَانَتْ خَالِصَةً لِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ، وَاللَّهُ مَا احْتَازَهَا دُونَكُمْ وَلَمَّا اسْتَأْثَرَ بِهَا عَلَيْكُمْ، لَقَدْ أَعْطَاكُمْوه وَبَثَّهَا حَتَّى بَقِيَ مِنْهَا هَذَا الْمَالُ، فَكَانَ النَّبِيُّ ﷺ يُنْفِقُ عَلَى أَهْلِهِ مِنْ هَذَا الْمَالِ نَفَقَةً سَنَتَهُ، ثُمَّ يَأْخُذُ مَا بَقِيَ فَيَجْعَلُهُ مَجْعَلٍ مَالِ اللَّهِ، فَفَعَلَ بِذَلِكَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ حَيَاتِهِ، أَنْشَدُكُمْ بِاللَّهِ هَلْ تَعْلَمُونَ ذَلِكَ؟ قَالُوا: نَعَمْ، ثُمَّ قَالَ لِعَلِيٍّ وَعَبَّاسٍ: أَنْشَدُكُمْ بِاللَّهِ هَلْ تَعْلَمَانِ ذَلِكَ؟ قَالَا: نَعَمْ، فَتَوَفَّى اللَّهُ نَبِيَّهٗ ﷺ فَقَالَ أَبُو بَكْرٍ: لَنَا وَلِيُّ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، فَقَبَضَهَا فَعَمِلَ بِمَا عَمِلَ بِهِ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ، ثُمَّ تَوَفَّى اللَّهُ أَبَا بَكْرٍ فَقُلْتُ: أَنَا وَلِيُّ وَلِيِّ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، فَقَبَضْتُهَا سَتَتَيْنِ أَعْمَلُ فِيهَا مَا عَمِلَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ، وَأَبُو بَكْرٍ، ثُمَّ جِئْتُمَانِي وَكَلِمَتُكُمَا وَاحِدَةٌ وَأَمْرُكُمَا جَمِيعٌ، جِئْتَنِي تَسْأَلْنِي نَصِيْبَكَ مِنْ ابْنِ أَخِيكَ. وَأَتَانِي هَذَا يَسْأَلْنِي نَصِيْبَ امْرَأَتِهِ مِنْ أَبِيهَا، فَقُلْتُ: إِنْ شِئْتُمَا دَفَعْتُهَا إِلَيْكُمَا بِذَلِكَ، فَتَلْتَمِسَانِ مِنِّي قَضَاءَ غَيْرِ ذَلِكَ؟ فَوَاللَّهِ الَّذِي بِإِذْنِهِ تَقُومُ السَّمَاءُ وَالْأَرْضُ، لَا أَقْضِي فِيهَا قَضَاءَ غَيْرِ ذَلِكَ حَتَّى تَقُومَ السَّاعَةُ، فَإِنْ عَجَزْتُمَا فَادْفَعَاهَا إِلَيَّ فَأَنَا أَكْفِيكُمَاهَا

قَالَ عُمَرُ فَإِنِّي أُحَدِّثُكُمْ عَنْ هَذَا الْأَمْرِ: إِنَّ اللَّهَ كَانَ خَصَّ رَسُولَهُ ﷺ فِي هَذَا الْمَالِ بِشَيْءٍ لَمْ
 يُعْطِهِ أَحَدًا غَيْرَهُ، قَالَ اللَّهُ: (وَمَا (۱) أَفَاءَ اللَّهُ عَلَى رَسُولِهِ مِنْهُمْ) إِلَى قَوْلِهِ (قَدِيرٌ) فَكَانَتْ هَذِهِ خَالِصَةً
 لِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَاللَّهُ مَا احْتَازَهَا دُونَكُمْ وَلَا اسْتَأْثَرَ بِهَا عَلَيْكُمْ، لَقَدْ أُعْطَاكُمْوهَا وَبَثَّهَا فِيكُمْ حَتَّى بَقِيَ
 مِنْهَا هَذَا الْمَالُ، فَكَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يُنْفِقُ عَلَى أَهْلِهِ نَفَقَةً سَنَتَهُمْ مِنْ هَذَا الْمَالِ، ثُمَّ يَأْخُذُ مَا بَقِيَ
 فَيَجْعَلُهُ مَجْعَلَ مَالِ اللَّهِ، فَعَمِلَ بِذَلِكَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ حَيَاتَهُ، أَنْشَدُكُمْ بِاللَّهِ هَلْ تَعْلَمُونَ ذَلِكَ؟ قَالُوا:
 نَعَمْ، قَالَ لِعَلِيٍّ وَعَبَّاسٍ: أَنْشَدُكُمْ بِاللَّهِ هَلْ تَعْلَمَانِ ذَلِكَ؟ قَالَا نَعَمْ، ثُمَّ تَوَفَّى اللَّهُ نَبِيَّهُ ﷺ، فَقَالَ أَبُو بَكْرٍ:
 أَنَا وَلِيُّ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَقَبَضَهَا أَبُو بَكْرٍ يَعْمَلُ فِيهَا بِمَا عَمِلَ بِهِ فِيهَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَأَنْتُمَا حِينَئِذٍ، وَأَقْبَلَ
 عَلَى عَلِيٍّ وَعَبَّاسٍ تَزْعُمَانِ أَنَّ أَبَا بَكْرٍ كَذَّابٌ وَكَذَّاءٌ، وَاللَّهُ يَعْلَمُ أَنَّهُ فِيهَا صَادِقٌ بَارٌّ رَاشِدٌ تَابِعٌ لِلْحَقِّ، ثُمَّ
 تَوَفَّى اللَّهُ أَبَا بَكْرٍ فَقُلْتُ: أَنَا وَلِيُّ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَأَبِي بَكْرٍ، فَقَبَضْتُهَا سَتَتَيْنِ أَعْمَلُ فِيهَا بِمَا عَمِلَ رَسُولُ
 اللَّهِ ﷺ وَأَبُو بَكْرٍ، ثُمَّ جِئْتُمَانِي وَكَلِمَتُكُمَا وَاحِدَةٌ وَأَمْرُكُمَا جَمِيعٌ، جِئْتَنِي تَسْأَلْنِي نَصِيْبَكَ مِنْ ابْنِ
 أَخِيكَ، وَأَتَى هَذَا يَسْأَلُنِي نَصِيْبَ امْرَأَتِهِ مِنْ أَبِيهَا، فَقُلْتُ إِنَّ شَيْئًا دَفَعْتُهُ إِلَيْكُمَا عَلَى أَنْ عَلَيْكُمَا
 عَهْدُ اللَّهِ وَمِيثَاقُهُ لَتَعْمَلَانِ فِيهَا بِمَا عَمِلَ بِهِ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ، وَبِمَا عَمِلَ أَبُو بَكْرٍ، وَبِمَا عَمِلْتُ
 بِهِ فِيهَا مُنْذُ وَلِيْتُهَا، وَإِلَّا فَلَا تُكَلِّمَانِي فِيهَا، فَقُلْتُمَا ادْفَعُهَا إِلَيْنَا بِذَلِكَ، فَدَفَعْتُهَا إِلَيْكُمَا بِذَلِكَ،
 أَنْشَدُكُمْ بِاللَّهِ هَلْ دَفَعْتُهَا إِلَيْهِمَا بِذَلِكَ؟ فَقَالَ الرَّهْطُ: نَعَمْ، قَالَ: فَأَقْبَلَ عَلَى عَلِيٍّ وَعَبَّاسٍ، فَقَالَ:
 أَنْشَدُكُمْ بِاللَّهِ هَلْ دَفَعْتُهَا إِلَيْكُمَا بِذَلِكَ؟ قَالَا: نَعَمْ، قَالَ: أَفْتَلْتُمَا مَنِي قَضَاءً غَيْرَ ذَلِكَ؟ فَوَالَّذِي
 يَأْذَنُهُ تَقُومُ السَّمَاءُ وَالْأَرْضُ لَا أَقْضِي فِيهَا قَضَاءً غَيْرَ ذَلِكَ حَتَّى تَقُومَ السَّاعَةُ، فَإِنْ عَجَزْتُمَا عَنْهَا
 فَادْفَعَاهَا فَأَنَا أَكْفِيكُمَاهَا».

صحيح البخاری - ط السلطانیة ۶۳/۷ — البخاری (ت ۲۵۶)

۴. رابعاً این قسمت از آیه طبق نظر شیعه در مورد فقرائی است که از بنی هاشم باشند و
 اصلاً ارتباطی به حضرت فاطمه ندارد چراکه ایشان اصلاً از فقراء محسوب نمی شدند.

و مهمتر اینکه آن ۶ موردی که در آیه ذکر شده است بحث موارد مصرف است نه تملیک. و چه بسیار فرق است میان موارد مصرف و بحث تملیک اموال. لکن جاهلان و آنان که قلوب شان جهالت نهاده شده است نمی فهمند.

آیت الله مکارم شیرازی می گوید:

سهم ذوی القربی است که بدون شک در اینجا منظور خویشاوندان پیامبر ص و بنی هاشم است که از گرفتن زکات که جزء اموال عمومی مسلمین است محرومند و اصولاً معنی ندارد که منظور خویشاوندان عموم مردم باشد چرا که در این صورت همه مسلمانان را بدون استثناء شامل می شود، زیرا همه مردم خویشاوندان یکدیگرند.

در اینکه آیا در ذوی القربی نیاز و فقر شرط است یا نه در میان مفسران گفتگو است هر چند با قرائنی که در پایان این آیه و آیه بعد است شرط بودن آن صحیحتر به نظر می رسد.

تفسیر نمونه ط-دار الکتب الاسلامیه ج ۲۳ ص ۵۰۵

<https://lib.eshia.ir/50082/23/505>

اموال فیء نزد اهل سنت

نزد اهل سنت نیز اموال فیء جزء ملک رسول اکرم محسوب نمی شود. تنها به قول دو تن از فقهاء در این گفتار اشاره می شود:

فقد كانت لرسول الله ﷺ في حياته والدليل عليه قوله : ﴿مَا أَفَاءَ اللَّهُ عَلَى رَسُولِهِ مِنْ أَهْلِ الْقُرَى فَلِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينِ وَابْنِ السَّبِيلِ﴾ [الحشر: ٢٧] **ولا ينتقل ما ملكه إلى ورثته** لما روى أبو هريرة أن النبي ﷺ قال: «لا تقسم ورثتي ديناراً ولا درهماً ما تركته بعد نفقة نسائي ومؤنة عاملي فإنه صدقه» وروى مالك بن أوس بن الحدثان عن عمر أنه قال لعثمان وطلحة والزبير وعبد الرحمن بن عوف أنشدكم بالله أيها الرهط هل سمعتم رسول الله ﷺ قال: «إنا لا نورث ما تركنا صدقة إن الأنبياء لا تورث» فقال القوم بلى قد سمعناه ثم أقبل على علي وعباس فقال: أنشدكما بالله هل سمعتما أن رسول الله ﷺ قال: «ما تركناه صدقة إن الأنبياء لا تورث» فقالا: نعم

المذهب في فقه الإمام الشافعي - الشيرازي ٣٠٢/٣ — أبو إسحاق الشيرازي (ت ٤٧٦)

ثم قال بعد أن قرر أن سهم النبي ﷺ هو خمس الخمس، وأن هذا السهم كان [له] يعزل [منه] (٢) نفقة أهله، إلى آخره - قال: **ولم يكن رسول الله ﷺ يملكه، ولا ينتقل منه إلى غيره إرثاً، بل ما يملكه الأنبياء لا يورث عنهم كما اشتهر في الخبر.**

التلخيص الحبير - ط أضواء السلف ٢٠٩٤/٥ — ابن حجر العسقلاني (ت ٨٥٢)

فهم صحيح عمر بن الخطاب از آيات فيء

از حضرت عمر نیز روایت شده است که ایشان همچون دیگر فقهاء مسلمین قائل بودند این آیه شریفه مختص به جمیع مسلمین است و اموال فیء اختصاص به بخشی از مسلمین و ملکیت شخصی ندارد :

٢٩٦٦ - حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ، حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، أَخْبَرَنَا أَيُّوبُ، عَنْ الزُّهْرِيِّ، قَالَ: قَالَ عُمَرُ: ﴿وَمَا أَفَاءَ اللَّهُ عَلَى رَسُولِهِ مِنْهُمْ فَمَا أَوْجَفْتُمْ عَلَيْهِ مِنْ خَيْلٍ، وَلَا رِكَابٍ﴾ [الحشر: ٦] قَالَ الزُّهْرِيُّ: قَالَ عُمَرُ: هَذِهِ لِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ خَاصَّةٌ قُرَى عَرِينَةَ، فَذَكَ، وَكَذَا وَكَذَا مَا ﴿أَفَاءَ اللَّهُ عَلَى رَسُولِهِ مِنْ أَهْلِ الْقُرَى فَلِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ، وَلِذِي الْقُرْبَى، وَالْيَتَامَى وَالْمَسَاكِينِ، وَأَبْنِ السَّبِيلِ﴾ [الحشر: ٧]، وَلِلْفُقَرَاءِ لِلَّذِينَ أُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ، وَأَمْوَالِهِمْ، ﴿وَالَّذِينَ تَبَوَّءُوا لِلدَّارِ، وَلِلْإِيمَانِ مِنْ قَبْلِهِمْ﴾، ﴿وَالَّذِينَ جَاءُوا مِنْ بَعْدِهِمْ﴾، فَاسْتَوْعَبَتْ هَذِهِ الْآيَةُ النَّاسَ فَلَمْ يَبْقَ أَحَدٌ مِنَ الْمُسْلِمِينَ إِلَّا لَهُ فِيهَا حَقٌّ - قَالَ أَيُّوبُ: أَوْ قَالَ حَظٌّ - إِلَّا بَعْضَ مَنْ تَمْلِكُونَ مِنْ أَرْقَائِكُمْ "

[حكم الألباني]: صحيح

سنن أبي داود - ت محيي الدين عبد الحميد ١٤١/٣ — أبو داود (ت ٢٧٥)

والسلام على اهل السنة و الجماعة و رحمه الله و بركاته

كتبه الفقير الى الله: عبدالميتين المحمدى - عفى الله عنه -